

## فلسفه تکنولوژی و نظریه روابط بین‌الملل: به سوی یک هستی‌شناسی نوین اجتماعی

فرهاد دانش‌نیا\*

### چکیده

پرسش از ماهیت تکنولوژی و نسبت آن با نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در بسترهای زمانی و مکانی مختلف اهمیت یکسانی نداشته است. تحولات مربوط به انقلاب در فناوری اطلاعات و ارتباطات، به جهت تأثیرگذاری عمیق بر فرم‌اسیون اقتصادی - اجتماعی جوامع و بازساخت بنی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل، موضوع تکنولوژی و مکانیسم عملکرد آن را از حاشیه به متن فرایند نظریه‌پردازی این حوزه آورده است. در این راستا پرداختن به جایگاه و نقش تکنولوژی در روابط بین‌الملل نیازمند تأمل و تعمق فلسفی در باب سرشت تکنولوژی و نسبت آن با واقعیت روابط بین‌الملل است. مفروض فلسفه تکنولوژی این است که پدیده مذکور را نمی‌توان به چهره تکنیکی و مصنوع آن تقلیل داد، بلکه این پدیده با ساخت و تکوین واقعیات و معنا بخشی به آن یعنی با مبانی فرانظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تفکر سروکار دارد. پرسشی که در مقاله حاضر پردازش می‌گردد این است که تحولات تکنولوژیک چه تأثیری بر ساختار اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل برجای گذاشته و چه نسبتی با فرایند نظریه‌پردازی در این حوزه برقرار می‌کند؟ مدعای مقاله این است که تحولات تکنولوژیک به مثابه عنصر اصلی بازساخت بنی نظام اقتصاد سیاسی جهانی چهارچوبی را برای تحلیل در اختیار فرایند نظریه‌پردازی اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل قرار می‌دهد.

**کلیدواژه‌ها:** تکنولوژی، نظریه‌پردازی، اقتصاد سیاسی، روابط بین‌الملل، هستی‌شناسی اجتماعی.

\* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی کرمانشاه و عضو گروه پژوهشی مطالعات سیاسی - اقتصادی عراق

fdaneshnia@gmail.com/f.dnshn@razi.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۰

## ۱. مقدمه

تعامل نظریه و واقعیت در حوزه فلسفه علم و به تبع آن در فرایند نظریه‌پردازی اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل همواره موضوعی مجادله‌برانگیز بوده است. تحول مفاهیم و گزاره‌ها در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل در چهارچوبی پیچیده و چندبعدی، برآیند تحولات نظری و عملی مختلفی است. در این راستا یکی از متغیرهای تأثیرگذار در تطور و تکامل مفاهیم و گزاره‌ها در حوزه اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل دگردهایی‌های تکنولوژیک بوده است. بر این اساس تأثیرات تکنولوژی را بر ساحت جوامع در سطح خرد و ساختار اقتصاد سیاسی و سیاست جهانی در سطح کلان نمی‌توان نادیده گرفت. جدی‌ترین مراحل رشد و تحول تکنولوژی را با عنوان «نوآوری‌های دوران‌ساز» مفهوم‌سازی می‌کنند (← سمیر، ۱۳۵۸). این نوآوری‌ها صرفاً به معنای انقلاب در صنعت و ظهور و بروز شاخه‌های جدید تکنولوژی برای بهره‌برداری از طبیعت و بهبود ارتباطات و حمل و نقل و ... نیست، بلکه تحولات تکنولوژی بر تمامی ابعاد زندگی جوامع بشری تأثیرات تاریخی به جای می‌گذارند. برای فهم مکانیسم تأثیرگذاری تکنولوژی بر روندها و رویدادهای بین‌المللی و فرایند نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل نخست باید به این پرسش فلسفی پاسخ داد که تکنولوژی چیست و چه سرشتی دارد؟

در خصوص مفهوم تکنولوژی، ماهیت آن و نیز تأثیر تکنولوژی بر پیش‌مستمر جوامع و سرشت نظام اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل تعارض آرا و عقاید فراوان است که دست‌کم در قالب دو پارادایم متعارض قابل دسته‌بندی هستند. در نقطه آغازین این مناظره (debate)، ایده‌آلیست‌ها یا ذهن‌گرایان (subjectivists) قرار دارند که معتقدند ساختارهای معنوی (ideational structures)، هنجارها و گفتمان و فرهنگ تعیین‌کننده واقعیات سیاست و روابط بین‌الملل هستند. در این چهارچوب نظریه بر واقعیت تقدم دارد و این نظریه‌ها هستند که به واقعیات معنا و مفهوم می‌بخشند (Vasquez, 1995: 217-220). از این منظر تکنولوژی به معنای فکر و نیروی غیرمادی یا برتر تلقی می‌گردد که ضمن تعیین‌بخشیدن به هستی‌شناسی روابط بین‌الملل، ساختارها و کردارهای کنش‌گران را قوام می‌بخشد. در این چهارچوب تکنولوژی متغیری بیرون از واقعیت و فرهنگ در سیاست بین‌الملل نبوده و اساساً بین فرهنگ و تکنولوژی در تکوین واقعیت رابطه دو سویه وجود دارد.

در نقطه مقابل رویکرد معناگرا به تکنولوژی، رویکرد عینی‌گرا (objectivists) یا اثبات‌گرا قرار دارد که با قائل شدن خصلت جوهری و ذاتی برای واقعیات روابط بین‌الملل، از جمله سرشت کنش‌گران و ماهیت قدرت، تکنولوژی را ابزاری می‌داند که دولت‌ها از آن برای دستیابی به اهداف و منافع خود استفاده می‌کنند. در این راستا علوم اجتماعی اثبات‌گرا و به تبع جریان اصلی (main stream) نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بین عین و ذهن و واقعیت و تصور تفکیک قائل می‌شود. شاخصه علم در این چهارچوب جست‌وجوی حقیقت عینی است. از نظر اثبات‌گرایان به‌کارگیری روش درست و مؤثر برای گردآوری واقعیات، محقق را از پیشگو یا تبلیغات‌چی متمایز می‌سازد. (Talalay, Tooze and Farrands, 1997: 1-9). بر این مبانی فرانظری، تلقی از تکنولوژی به منزلهٔ مصنوع یا کالا و یک متغیر بیرونی یا محیطی در فرایند تحلیل اثبات‌گرایانه سیاست بین‌الملل است.

واقعیت آن است که مقوله تکنولوژی و نسبت آن با تحولات فرانظری و عملی اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل وضعیتی پرابلماتیک دارد که در دوره‌هایی مورد غفلت قرار گرفته و برعکس اخیراً به یکی از محورهای تحقیق و پژوهش نظری و تجربی در روابط بین‌الملل تبدیل شده است. در این راستا پرسشی که مقاله حاضر را راهبری می‌کند عبارت است از این‌که: تحولات تکنولوژیک چه تأثیری بر ساختار اقتصاد سیاسی جهانی و روابط بین‌الملل برجای گذاشته است و چگونه بر فرایند نظریه‌پردازی در این حوزه تأثیر می‌گذارد؟ پرسش‌های قابل طرح دیگر نیز عبارت‌اند از این‌که: تکنولوژی چیست؟ چه اهداف و قلمرویی را در بر می‌گیرد؟ موضوع تکنولوژی در روابط بین‌الملل چیست؟ با ظهور تکنولوژی‌های جدید چه تحولاتی در نگرش به سیاست بین‌الملل و قواعد بازی و الگوی روابط بین‌الملل پدیدار شده است؟

فرضیه مقاله این است که تحولات تکنولوژیک به‌مثابهٔ عنصر اصلی بازساز (reconfiguration) نظام اقتصاد سیاسی جهانی چهارچوبی را برای تحلیل در اختیار فرایند نظریه‌پردازی اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. مقاله بر پایه این مفروضه نگاشته شده که تکنولوژی دارای جوهری است که مستلزم تفکر و تعمق فلسفی است. بر این اساس مبانی فرانظری متفاوت در خصوص رابطهٔ عین/ذهن، نظریه/واقعیت، ماده/معنا تبیین متفاوتی از نقش تکنولوژی در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل پیش‌رو می‌گذارد. در مقاله حاضر نخست به جایگاه حاشیه‌ای تکنولوژی در نظریه‌پردازی

آغازین روابط بین‌الملل پرداخته می‌شود. سپس، با واکاوی انقلاب در فناوری اطلاعات و ارتباطات به عنوان جدیدترین و پیش‌روترین شاخه تکنولوژی، چگونگی تأثیرگذاری آن بر تحول مفاهیم و گزاره‌های اصلی در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل تبیین می‌گردد و این مدعا پردازش می‌شود که جریان نظریه‌پردازی متأخر روابط بین‌الملل متأثر از تحولات تکنولوژیک به سمت یک هستی‌شناسی جدید در خصوص رابطه نظریه و واقعیت به‌طور اعم و فرهنگ و تکنولوژی به‌طور اخص سوق یافته است. براینده این وضعیت در روابط بین‌الملل، رویکرد اجتماعی و تکوینی (constitutive) به پدیده‌ها و نقش تعیین‌کننده تکنولوژی بر ساخت اجتماعی واقعیت (social construction of reality) در این حوزه است.

## ۲. جایگاه تکنولوژی در نظریه‌پردازی جریان اصلی روابط بین‌الملل

جریان اصلی نظریه‌پردازی در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل بر تلقی ذات‌گرایانه (essential) از سرشت واقعیات این حوزه استوار است. در نتیجه دولت‌ها به عنوان کارگزاران اصلی سیاست بین‌الملل موجوداتی پیشینی (priori) قلمداد می‌شوند که جست‌وجوی اهداف و منافع ملی در نظام آنارشیک بین‌المللی مهم‌ترین دغدغه آن‌ها است. کانون سیاست و روابط بین‌الملل نیز بر فهمی از قدرت استوار است که به واسطه آن کسب و حفظ و افزایش قدرت، به‌مثابه توانمندی تعقیب اهداف، مهم‌ترین نقش بازیگران آن را تشکیل می‌دهد. در این هستی‌شناسی ماتریالیستی و بنیان‌گرا، جایگاه محدود و تنگ‌نظرانه‌ای (narrow) برای تکنولوژی و نقش آن در نظر گرفته شده است و غالباً از آن به‌مثابه یک متغیر بیرونی یا جعبه سیاه که نقش ابزاری در خدمت سیاست قدرت (power politics) و اهداف دولت‌ها دارد، یاد می‌شود. بررسی متون و تحلیل‌های نظریه‌پردازان جریان اصلی نشان می‌دهد که هیچ‌کدام توجه چندانی به نقش تکنولوژی در فرایند نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل ندارند.

واقعیت این است که هستی‌شناسی یاد شده با تلقی ابزاری و کالایی از تکنولوژی، پتانسیل طرح پرسش‌های جدی و پرداختن به جوانب مختلف نسبت تکنولوژی با معادلات و مناسبات اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل را ندارد و باعث حذف عنصر تکنولوژی از فرایند نظریه‌پردازی در این حوزه می‌شود. در این چهارچوب، تکنولوژی براینده منطق علمی و انگیزه‌های سودانگاران‌ای است که انسان مدرن را با رویکرد حل‌المسائلی به‌سمت فناوری‌های نوین جهت کنترل بهتر طبیعت سوق می‌دهد. انقلابات و تحولات عمیق

تکنولوژی نیز صرفاً «انقلاب در صنعت» قلمداد می‌شود که زمینه را برای بازتوزیع قدرت و هژمونی در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل بین دولت‌ها فراهم می‌کند. گیلپین، نای، مدلسکی و پل کندی از جمله نظریه‌پردازانی هستند که با این تلقی از تکنولوژی، فراز و فرود قدرت‌های بزرگ و چرخه‌های هژمونی در نظام بین‌الملل را تئوریزه می‌کنند (Kennedy, 1989).

در رویکرد ابزاری و ماتریالیستی به تکنولوژی، به دلیل هستی‌شناسی مکانیکی و ذات‌گرایانه به واقعیت سیاست و روابط بین‌الملل، تلقی از تکنولوژی به مثابه پدیده اجتماعی (social phenomena) و قابل فهم در قالب ساختارها و الگوهای اقتصاد سیاسی به ویژه اشکال سرمایه‌دارانه تولید، توزیع، مصرف، و روابط سیاسی ملازم آن کنار گذاشته می‌شود. در این رویکرد تکنولوژی صرفاً ابزار و کالایی در خدمت سیاست و قدرت است. در مجموع مسکوت گذاشتن رابطه بین تکنولوژی و دانش یا فرهنگ آن گونه که جریان اصلی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل انجام می‌دهد، به تقلیل‌گرایی در خصوص جایگاه و نقش تکنولوژی در روابط بین‌الملل مدرن می‌انجامد.

### ۳. تطور جایگاه تکنولوژی در نظریه روابط بین‌الملل

از دهه ۱۹۷۰ متأثر از ظهور شاخه‌های جدید تکنولوژی و تحولات ناشی از آن، چالش‌هایی فراروی نظریه‌پردازی واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل قرار گرفت. بروز بحران‌های اقتصادی - اجتماعی در نظام بین‌الملل، تشدید رقابت بین کشورهای صنعتی، شکل‌گیری وضعیت وابستگی متقابل در میان کشورها، و آثار این رخدادها بر تحول مفاهیم امنیت، قدرت، حاکمیت، جنگ و صلح، سرشت کارگزاران، و الگوی روابط بین آنان در روابط بین‌الملل به تدریج زمینه را برای اندیشیدن به نقش تکنولوژی در سیاست و روابط بین‌الملل فراهم نمود. از این مقطع، بسیاری از متون نظری مرتبط با تغییرات قدرت در اقتصاد سیاسی جهانی و روابط بین‌الملل، بحث‌های دامنه‌دار تئوریکی در خصوص ماهیت و سرشت متغیرهای تأثیرگذار بر ساختار قدرت در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح می‌کنند.

کسانی چون باری بوزان با بسط مفهوم امنیت، به نقش تکنولوژی در فراهم‌نمودن تولید و رفاه اقتصادی و بنابراین تأثیر آن در تحول مفهوم امنیت و تحقق دیگر ابعاد آن پرداختند. از دیگر کسانی که تحولات تکنولوژیک و تبعات آن بر سیاست جهانی را مورد واکاوی قرار دادند، کوهن و نای در قدرت و وابستگی متقابل هستند. نویسندگان یادشده در کتاب

مذکور به تغییرات ساختاری ناشی از نیروهای فراملی، ظهور روابط فراملی، و شکل‌گیری وضعیت وابستگی متقابل می‌پردازند. در سامان فکری کوهن و نای، تکنولوژی مهم‌ترین متغیر در شکل‌گیری وضعیت جدید است. از نظر آنان وابستگی متقابل در سیاست جهانی، رفتار دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داده و البته کنش‌های دولت نیز بر الگوهای وابستگی متقابل تأثیر می‌گذارد (Keohane and Nye, 1977: 5).

کوهن و نای تغییرات محیطی را عامل شکل‌گیری وابستگی متقابل می‌دانند و منظور آنان از تغییرات محیطی تحولات تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل است که به همگرایی جهانی و تأثیرگذاری بر رفتار دولت‌ها انجامیده است. به عبارت دیگر وابستگی متقابل نزد این دو بر تغییرات تکنولوژیک دلالت دارد. با این حال، به‌رغم توجه عمیق‌تر متفکران یاد شده در این خصوص، کوهن و نای همچنان مثل واقع‌گراها با رویکردی ابزارگری (instrumental) و نه ماهوی (transcendental) تکنولوژی را صرفاً متغیر بیرونی (exogenous) و محیطی محسوب می‌کنند که دولت‌ها باید خود را با آن انطباق دهند یا مهارت به‌کارگیری آن را کسب نمایند. بنابراین، گرچه این دو نظریه‌پرداز تفسیر واقع‌گراها از سیستم بین‌الملل به‌مثابه «گلا دیاتورهای حاضر در میدان نبرد» را با ایده وابستگی متقابل سیستم بین‌الملل جایگزین می‌کنند، اما از نظر آنان نگرانی و اضطراب در روابط دولت‌ها کماکان وجود دارد. این نگرانی خود را در قالب حساسیت و آسیب‌پذیری دولت‌ها نشان می‌دهد. بدین صورت که برخی در مقابل دیگران آسیب‌پذیرند و برخی صرفاً به تحولات اطراف خود حساس هستند (Palan, 1997: 20). با این حال دولت‌ها برای لیبرال‌هایی نظیر کوهن و نای همچنان بازیگر اصلی هستند و توان به‌کارگیری تکنولوژی و انطباق با آن به‌مثابه متغیری محیطی را دارند. در واقع مبانی فرانظری نهفته در اندیشه لیبرالیسم در خصوص سرشت واقعیات سیاست و روابط بین‌الملل و نسبت تکنولوژی با تغییر و تحولات نوظهور تفاوت چندانی با رویکرد واقع‌گرایی ندارد. (← دانش‌نیا، ۱۳۸۷)

تأثیرگذاری تکنولوژی در اندیشه کسانی چون مانوئل کاستلز به صورت جدی تری دنبال می‌شود. او در اثر برجسته خود *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه، و فرهنگ به مفهوم‌سازی تحولات پدیدار شده در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تأثیر آن بر جوامع می‌پردازد*. از نظر کاستلز ما در حال حاضر با پدیده جدیدی تحت عنوان جامعه شبکه‌ای مواجه هستیم که خود محصول همگرایی سه فرایند تاریخی مستقل یعنی انقلاب اطلاعات، تجدید ساختار سرمایه‌داری، و نهضت‌های مختلف زیست محیطی و فرهنگی از دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است

(۱۳۸۰: ۱۵). کاستلز در این راستا طیف وسیعی از روندها و رویدادها را برمی‌شمارد و در پایان به این نتیجه می‌رسد که ساختار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی متفاوتی در حال شکل‌گیری است که بنیان آن بر شاخه جدیدی از تکنولوژی یعنی فناوری اطلاعات و ارتباطات استوار است. کاستلز به‌خوبی به نقش این سازمان‌ها و تکنولوژی در ساختار در حال شکل‌گیری نوین و به عنوان منابع جدید قدرت و اثرگذاری بر حاکمیت دولت‌ها اشاره می‌کند.

جیمز روزنا از دیگر نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل است که در آثار متعددی از جمله کتاب *آشوب در سیاست جهانی* (*Turbulence in World Politics*) و کتاب *فناوری اطلاعات و سیاست جهانی: تغییر ابعاد قدرت و حکمرانی* (*Information Technologies and Global Politics: The Changing Scope of Power and Governance*) به تأثیر تکنولوژی به عنوان متغیر اصلی تحول سیاست جهانی می‌پردازد. در اثر نخست، روزنا شکل‌گیری دو روند دولت‌محوری (*state centric*) و چندمحوری (*multi centric*) در سیاست جهانی را متأثر از نقش متحول‌کننده تکنولوژی می‌داند. گرچه به نظر او منابع شکل‌دهنده به تغییر و آشوب در سیاست جهانی متعددند، اما در عین حال او معتقد است که همگی در نتیجه رشد روزافزون وابستگی متقابل حیات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی جوامع و حاصل تغییرات سریع تکنولوژی هستند. بنابراین، مهم‌ترین و قدرتمندترین منبع آشوب در سیاست جهانی را تکنولوژی می‌داند. به نظر روزنا تکنولوژی، وابستگی متقابل را در هر سه سطح ملی و محلی و بین‌المللی، بسیار بیش‌تر از هر آنچه که تاکنون اتفاق افتاده، رقم زده است (Rusenau, 1990: 17-18).

در کتاب *فناوری اطلاعات و سیاست جهانی*، روزنا به همراه سینگ مجموعه‌مقالاتی از نویسندگان مختلف در خصوص تبعات فناوری بر سرشت قدرت و تغییر ابعاد قدرت و حکمرانی بر سیاست جهانی گردآوری نموده است. در این کتاب برداشت عمیق‌تری از تکنولوژی و رابطه آن با واقعیات سیاست و روابط بین‌الملل مفهوم‌سازی می‌گردد. در اثر یاد شده تصور و تحول سرشت قدرت، به عنوان کانونی‌ترین مفهوم در سیاست و روابط بین‌الملل، تحت تأثیر فناوری‌های نوین مورد بحث قرار می‌گیرد. همچنین آثار تحول ساخت قدرت بر ساختار حکمرانی در سیاست جهانی، روابط کشورهای پیشرفته و در حال توسعه در چهارچوب توزیع اطلاعات، اقتصاد سیاسی تجارت و تولیدات شبکه‌ای، سیاست برخی دولت‌ها در زمینه فناوری‌های نوین و سازمان‌های بین‌المللی و ساختار اطلاعاتی و

ارتباطاتی جدید مورد واکاوی قرار می‌گیرد. به طور کلی تم اصلی کتاب یادشده این است که متأثر از تحولات فناورانه جدید در سیاست جهانی مقدمات گذار به ابعاد و صورت‌بندی نوینی از قدرت و حکمرانی فراهم شده است. براینکه این تحول بازصورت‌بندی مفهوم قدرت و حاکمیت و گذار از نظم اقتصادی، سیاسی، و ستفالیایی، و صنعتی به نظم نوینی است که با عناوین و اصطلاحات مختلفی نظیر سیستم پساوستفالیایا، جامعه پسا صنعتی، جامعه اطلاعاتی، وضعیت پسامدرن، و ... شناخته می‌شود. در کل پویش فکری روزنا در این زمینه و تمرکز او بر تکنولوژی به عنوان متغیر اصلی در تحلیل و فهم سیاست جهانی و شکل‌دادن به تغییرات، نسبت به تحلیل‌های پیشین در این خصوص از نوآوری و عمق بیش‌تری برخوردار است.

از دیگر نظریه‌پردازانی که به تأثیر تکنولوژی بر ساختار قدرت و حکمرانی به‌ویژه در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل می‌پردازد، سوزان استرنج است. استرنج خواستار تمرکز و توجه بیش‌تر به تکنولوژی است و معتقد است فهم ساختار اقتصاد سیاسی جهانی بدون توجه به تغییرات تکنولوژیک نوین مقدور نیست. او تکنولوژی را یک فرم از دانش می‌داند که تولید، مالکیت و کنترل آن در کانون اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار دارد. استرنج در کتب و مقالات متعددی تلاش می‌کند با بسط‌دادن ابعاد مختلف قدرت و استوارساختن بنیاد قدرت هژمونیک بر ساختارهای چهارگانه (مالیه، تولید، امنیت، علم، و تکنولوژی)، مفهوم‌پردازی‌های کلاسیک از سرشت قدرت، ساختار و اعمال قدرت هژمونیک در نظام بین‌الملل را توسعه دهد.

استرنج در مقاله «بازاندیشی تغییرات ساختاری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل: دولت‌ها، شرکت‌ها و دیپلماسی» (Political Rethinking Structural Change in the International Economy: States, Firms and Diplomacy) به‌خوبی ضرورت توجه به تغییرات ساختاری حاصل از تغییر در روند تولید، تکنولوژی، و ارتباطات را در عصر جهانی‌شدن مورد واکاوی قرار می‌دهد. به نظر استرنج بین بسیاری از تحولات ساختاری در سیاست جهانی با تحولات ساختاری اقتصاد سیاسی بین‌الملل رابطه درهم‌تنیده‌ای وجود دارد. منظور استرنج از تحولات ساختاری سیاست جهانی رخدادهایی نظیر تجزیه و فروپاشی شوروی، کسر بودجه اجتناب‌ناپذیر ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰، شکل‌گیری مازاد ژاپن، خیزش نابه‌هنگام کشورهای تازه‌صنعتی‌شده آسیای جنوب شرقی، تغییر جهت بسیاری از کشورهای درحال توسعه از سیستم‌های میلیتاریستی و اقتدارگرا به سمت دموکراسی و از حمایت‌گرایی



و سیاست جایگزینی واردات به سمت آزادسازی و توسعه صادرات است. او در رابطه با ماهیت تحولات ساختاری اقتصاد سیاسی بین‌الملل، به بین‌المللی‌شدن تولید، شکل‌گیری شرکت‌های فراملی تولید و تجارت، تحول در تکنولوژی و نقش آن در کاهش هزینه‌های تولید و تجارت اشاره می‌کند. استرنج همچنین به تأثیر این تحولات در دگرذیسی نقش و جایگاه دولت در ساختارهای جدید قدرت و لزوم تعامل آن با بازیگران جدید از جمله شرکت‌ها می‌پردازد (106: 1994). نکته مهم در سامان فکری استرنج که با این مقاله هم مرتبط است این است که به نظر او بازیگرانی که تکنولوژی و ابزار را در اختیار دارند نقش مؤثری در کنترل محیط اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌نمایند.

آنچه تا این‌جا از مرور آثار و نظریات برخی از اندیشمندان این عرصه حاصل شد این است که در سامان فکری کسانی چون کوهن و نای، روزنا، کاستلز، و استرنج، در قیاس با واقع‌گراها توجه بیشتری به نقش تکنولوژی در مفهوم‌سازی تحولات اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل می‌شود. با این حال نویسندگان یادشده نیز مثل واقع‌گرایان کماکان تکنولوژی را متغیر علی بیرونی تلقی می‌کنند. بدین صورت که در اندیشه متفکران مذکور نیز، تکنولوژی به‌رغم این که محیط بازی را دچار دگرذیسی ساخته، اما در تکوین واقعیت سیاست و نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل نقش چندانی ندارد.

#### ۴. انقلاب نوین در تکنولوژی و تحول سرشت اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل

جهانی‌شدن تولید و تجارت و سرمایه، در چهارچوب انقلاب تکنولوژیک اطلاعاتی و ارتباطاتی، ساختار اقتصاد سیاسی جهانی را دستخوش دگرذیسی ساخته است (Cox, 1993; Strange, 1994). تحول تکنولوژی از دهه ۱۹۷۰ موجد پارادایم اقتصادی-صنعتی نوینی گردیده است. به تبع آن، در این برهه چهارچوب خاصی از روابط تکنولوژی-اقتصاد در قالب مدل ویژه انباشت سرمایه و مناسبات اقتصادی-اجتماعی متناسب با آن در حال شکل‌گیری است که در عرصه بلوک قدرت فراملی قابل فهم است. با این حال روش‌شناسی تحول مذکور نباید منجر به این گردد که به یک‌باره مرزبندی بین فقیر و غنی، جهان اول، جهان دوم، جهان سوم، و بسیاری از مصادیق دیگر از جمله کاربرد چهره‌عریان قدرت (power over) و کنش‌گری دولت‌ها نادیده گرفته شود. دولت‌ها کماکان در نظام اقتصاد سیاسی جهانی بازیگر تعیین‌کننده‌ای هستند، اما محدود نمودن مناسبات و غایت سیستم به ساختار دولت‌محور (state centric)، آن هم در شکل لیبرال دموکراسی، مطابق با

نظریه پایان تاریخ فوکویا، جبرگرایانه و ایدئولوژیک و امپریالیستی است. تقلیل انسان به بعد مادی آن، که در عقلانیت ابزاری و تمرکز بر رشد اقتصادی تبلور می‌یابد نیز، یک ایده نارسا در خصوص رابطه فرهنگ و تکنولوژی و تحولات تاریخی در عصر حاضر است. در نتیجه نظام دانایی کنونی و ساختار اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر آن در چهارچوب ساده‌سازی اثبات‌گرایی جریان اصلی قابل فهم نیست و البته همه‌چیز به دنیای مجازی یا وانموده پساساختارگرایان نیز، تقلیل نمی‌یابد.

فناوری اطلاعات و ارتباطات در تعریف و قوام‌یافتن ساحت عصر کنونی نقش تعیین‌کننده دارد. از جنگ‌های کامپیوتری و شبیه‌سازی شده گرفته، تا جامعه‌پساصنعتی، شکل‌گیری نظام تجارت الکترونیکی و حاشیه‌ای شدن پول کاغذی، شکل‌گیری شاهراه‌های انتقال سرمایه، همگی نشان‌دهنده پیوند تنگاتنگ فناوری با دانش و اطلاعات است. در حال حاضر تکنولوژی نه تنها محصولاتی با ارزش بسیار بالا تولید می‌کند، بلکه باورهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه در فرایند را تحت تأثیر قرار می‌دهد. درک ما از جامعه و روابط بین‌الملل دچار تغییر شده و به قول دانیل داگنوکس (Daniel dougnoux) زندگی ما در پرتو گفتمان حاصل از نشانه‌ها شکل می‌گیرد (Palan, 1997: 21).

##### ۵. هستی‌شناسی نوین اجتماعی و جایگاه تکنولوژی در نظریه متأخر روابط بین‌الملل

هستی‌شناسی به تعبیر رابرت کاکس نقطه آغاز تحقیق است. بدون مفروض گرفتن ساختارهای بنیادینی که شامل انواع جوامع و اشکال تعیین‌کننده روابط بین‌انهاست، نمی‌توان یک مسئله را تعریف کرد. تحولات ناشی از انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات سرشت و ساختار روابط در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل را دستخوش تغییرات بنیادینی کرده است (Cox, 1992: 133). بنابراین، نقطه آغاز تحلیل در اقتصاد سیاسی جهانی، هستی‌شناسی نوینی است که دربرگیرنده تکنولوژی باشد. در کانون هر تحلیلی از مناسبات قدرت در اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل کنونی اعم از تهدیدات جهانی ناشی از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، آلودگی محیط زیست، سیستم‌های پیچیده نظارت در حوزه نظامی و بازرگانی و بازاریابی چندرسانه‌ای در سرمایه‌داری معاصر، مقوله تکنولوژی حضور دارد و با نظام دانایی و فرهنگ و بینادهنیت ما درهم تنیده است. بنابراین، بخش عمده‌ای از تحول مفاهیم، گزاره‌ها، روندها، قواعد، و بازیگران درگرو هستی‌شناسی جدیدی است که تکنولوژی را به مثابه یک چهارچوب و دست‌کم یکی از عناصر تحلیل وارد فرایند

نظریه‌پردازی کند. تکنولوژی در ارائه معانی و کردارهای جدید نقش دارد و بدون آن پیچیدگی‌های فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی حال حاضر قابل تحلیل نیست. بر این اساس، رویکردی می‌تواند نسبت تکنولوژی و واقعیت سیاست بین‌الملل را تحلیل و تئوریزه کند که یک نظریه تاریخ را در بطن خود داشته باشد. به این معنا که، نه تنها به گذشته، بلکه به تداوم فرایند تغییر تاریخی نیز بپردازد. سامان هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این نظریه باید مکان‌مند و زمان‌مند (contextual) باشد. این مهم باعث می‌شود که در توصیف واقعیات و تاریخ تحولات اقتصاد سیاسی-بین‌الملل در چهارچوب ظهور و سقوط قدرت‌های سلطه‌گر آن‌گونه که والرشتاین، مدلسکی، فوکویاما، و دیگران به آن می‌پردازند عمل نکند (← Little, R. 1995)، بلکه الگوی متفاوت و تکوینی از تعامل نیروهای اجتماعی، اشکال دولت و نظم‌های جهانی را در قالب تکامل شرایط عینی و ذهنی آن، یعنی شکل‌گیری بلوک‌های تاریخی، (historical blocks) دنبال کند.

پرسش مهم این است که تکنولوژی شامل چه چیزی می‌شود و چه چیزهایی را دربر نمی‌گیرد؟ پاسخ به این پرسش در گذر زمان، مکان، فرهنگ، ارزش‌ها، ترجیحات، و ساختار زبان متغیر است. طیفی از متفکران از جمله ریچارد اشلی، کاکس، اشلی گیل، نگری، هارت، و کمبل در چهارچوب پارادایم جدید، هستی‌شناسی اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل را به شکل پرابلماتیک می‌نگرند. مفهوم‌سازی تغییرات نظام جهانی و تبعات تکنولوژی‌های نوین بر ساختار قدرت و حکمرانی و الگوی نظم و هژمونی و نیز چگونگی شکل‌گیری، تحول، و تکامل این حوزه در بستر کردارهای اجتماعی نقطه قوت تحلیل‌های اخیر است. در آثار این متفکران برخلاف نظریه‌پردازی جریان اصلی، به دولت و حاکمیت به‌مثابه یک بدن سیاسی و دارای انسجام، حاکمیت، و یک‌پارچگی نگریسته نمی‌شود. برعکس تصور دولت به‌مثابه موجودی واحد و یک‌پارچه زیر سؤال رفته و اساساً حاکمیت نوعی روابط قدرت تلقی می‌گردد که بر جریان اطلاعات و مسیرهای مبادله کنترل دارد. حاکمیت در پرتو تکثیر فناوری‌های نوین می‌تواند تقسیم شود، مورد مذاکره قرار گیرد، و اساساً در اختیار کسانی یا واحدهایی نظیر نفتا و اتحادیه اروپا قرار گیرد که توان کنترل حجم بیش‌تری از اطلاعات و انتقال آن را دارند (Ashley, 1980). در قالب پارادایم نوین موضوع تکنولوژی و نسبت آن با نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل و رای رویکرد تقلیل‌گرای جریان اصلی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در جملگی این آثار بحث از تکنولوژی و پیامدهای آن بر زیست جهان ما صراحت و عمق بیش‌تری دارد. نقطه اوج این جریان

رویکرد کسانی مثل ریچارد اشلی است که تکنولوژی را شکل‌دهنده تجربه زیسته یا جهان زیست (language of experience) ما می‌دانند.

نگری و هارت در *امپراتوری تحولات ناشی از جهانی شدن سرمایه*، اطلاعاتی شدن تولید، و تأثیر آن در شیوه اعمال قدرت را در چهارچوب نظریه و روش گفتمان مورد تحلیل قرار می‌دهند. این دو با گرایش رادیکال صورت‌بندی جدید جهانی را امپراتوری می‌نامند. ساختار قدرت جدید از نظر اینان در قالب یک دستگاه فرمانروایی غیرمتمرکز و غیرسرمزینی مبتنی بر هویت‌های چندتبار، سلسله‌مراتب‌های انعطاف‌پذیر و مبادلات چندگانه را به کمک شبکه‌های جدید قدرت و تولید شبکه‌ای تحقق بخشیده است. سرمایه در چهارچوب فناوری اطلاعات با یک جهان جدید مواجه است. جهانی که توسط رژیم‌های جدید و پیچیده متمایزسازی (differentiation) و همگون‌سازی (homogenization)، سرزمین‌زدایی و بازسرمزین‌سازی (re territorialization) تعریف می‌شود (نگری و هارت، ۱۳۸۴: ۲۳). مهم‌تر از این‌ها جایگاه تکنولوژی در سامان فکری فلسفی رابرت کاکس است. کاکس با تکیه بر رویکرد ماتریالیسم تاریخی، تحلیلی از تطور و تکامل ساختارهای تولید ارائه می‌دهد که به واسطه آن تکنولوژی عنصر بنیادین ساختار اقتصاد سیاسی جهانی محسوب می‌شود. در این چهارچوب نیروهای اجتماعی تولید به تکنولوژی شکل می‌دهند و البته خود به وسیله تکنولوژی تحول و تکامل می‌یابند (Cox, 1994). بر این اساس به نظر می‌رسد در قالب هستی‌شناسی جدید زمینه برای لحاظ نمودن نقش بی‌بدیل تطور تکنولوژی در تحول ساختار قدرت و روابط قدرت و جامعه فراهم شده است. این مهم نسبت به نظریه‌پردازی جریان اصلی در خصوص جایگاه، نقش و سرشت تکنولوژی یک گسست محسوب می‌شود.

در رویکرد فرانظری ماتریالیسم تاریخی گرامشین، هم باور به وجود حقیقت عینی نهفته است و هم اعتقاد به حاکمیت یکسری قوانین عام بر رویدادها و امکان‌پذیری شناخت آن‌ها وجود دارد. تکنولوژی دانش چگونگی دستیابی به اهداف معین انسانی به شیوه‌ای خاص و تکرارپذیر است. تکنولوژی صرفاً محصول نیست، بلکه دانش زیرین محصول و چگونگی استفاده از آن در چهارچوب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی خاص است. دومین مقوله این است که تکنولوژی خاصیت بیناذهنی دارد و به تجارب ما از جهان و زبانی که استفاده می‌کنیم و چگونگی کنش و واکنش ما شکل می‌دهد. مخالف این رویکرد تقلیل تکنولوژی به ابزار و مصنوع است. از طرفی نقش و تأثیرات تکنولوژی نیازمند درک ساختار

موجود و زمینه‌های تاریخی است که خود در پرتو تغییرات تکنولوژیک تولید و بازتولید می‌شوند. بر این اساس، تکنولوژی را باید به‌مثابه نیرویی درون‌زاد در مرکز تحلیل اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل قرار داد که تبیین تغییرات آن در فهم تغییر ساختارهای تاریخی، اجتماعی، و زبان تعیین‌کننده است.

این رهیافت نوین به تکنولوژی و نسبت آن با واقعیت سیاست و روابط بین‌الملل را می‌توان رویکرد استعلایی (transcendental) یا غیرمادی اطلاق نمود. بر پایه رویکرد مذکور، تکنولوژی یک محصول اجتماعی (social product) است که نقش و تأثیر آن در چهارچوب تحول ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی سرمایه‌داری به‌ویژه در فاز جهانی شدن این سیستم قابل فهم است. بر این اساس تکنولوژی جهان‌بینی و نحوه درک و فهم ما از جهان را تحت تأثیر قرار داده و اساساً در ساخت، تکوین، و تفسیر واقعیت نقش دارد. در واقع تحولات تکنولوژیک ناشی از انقلاب صنعتی سوم نشان می‌دهد که فرامسیون اقتصادی - اجتماعی حاکم و بنیادی‌ترین موجود در زندگی اجتماعی یعنی جامعه و دولت ممکن است جای خود را به موجودیت دیگری داده یا تغییر ماهیت دهد (Booth, 1995: 335-336).

بر مبنای هستی‌شناسی اخیر اعتقاد بر این است که ظرفیت‌ها و پتانسیل فناوری اطلاعات و ارتباطات مرز بین واقعیت و تصور را مخدوش نموده است. در نتیجه تحولات مذکور قلمرو روابط بین‌الملل و مرز بین آناشسی و نظم، دولت و بازیگران غیردولتی، داخل و خارج، و ... از میان رفته و نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیز صرفاً با تولید و توزیع و مبادله کالاهای مادی سر و کار ندارد (Mansell et.al, 2007). در حالی که هستی‌شناسی جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در مفهوم‌سازی این تغییرات با کاستی‌های جدی مواجه است، در ساختار در حال ظهور اقتصاد سیاسی جهانی مبادله جریان اطلاعات و پیوند شبکه، ورای برآوردن نیازها در نظام عرضه و تقاضا عمل می‌کند و حرف‌ها و کلمات در ساختار زبانی و سیستم مبادله جدید، جای کالاها را در سیستم مبادله کالایی پیشین گرفته‌اند.

در پارادایم نوین و در تعامل مادی‌گرایی و معناگرایی و دوگانه تکنولوژی/فرهنگ، غلبه با فرهنگ است. فرهنگ مسیر کل زندگی را تعیین می‌کند؛ گرچه این مسیر به‌کمک تکنولوژی و در چهارچوب الزامات تکنولوژی طی می‌شود. در ساختار نوین اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل، تکنولوژی‌های نوین خود به بخشی از فرهنگ تبدیل شده و در تولید

معانی نقش دارند. دینامیسم پویای زندگی اجتماعی انسانی بر روی محوری قابل ترسیم است که کردارها و معانی متأثر از فرهنگ و تکنولوژی به آن شکل می‌دهند. تکنولوژی تبلور فعالیت انسانی است و در شکل‌گیری کنش انسانی به شکل خاصی نقش دارد.

شکل‌گیری هستی‌شناسی اجتماعی مذکور در عرصه اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل برای فهم الزامات تکنولوژی و نسبت بین تکنولوژی و نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل یک نقطه عطف محسوب می‌شود. چهارچوب هستی‌شناسی نوین مبتنی بر فرایند وحدت و تلفیق نیروهای مادی (تکنولوژی) و نیروهای ایدئولوژیک در قالب ظرفیت‌های نهادی است (Ayers, 2008). در حوزه اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل نظریه‌پردازی نظیر کاکس و گیل و لاو تلاش می‌کنند تحولات نوین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ساختار قدرت و هژمونی را بر مبنای این هستی‌شناسی تحلیل و تئوریزه کنند. از نظر نوگراشمین‌ها دیگر هژمونی و ساخت قدرت در سطح جهانی صرفاً نوعی نظم و الگوی رابطه بین دولت‌های منفرد نیست، بلکه ساختی از قدرت است که درون یک اقتصاد جهانی با یک شیوه تولید مسلط در همه کشورها گسترش پیدا کرده است (Cox, 1993: 62).

در قالب هستی‌شناسی جدید در خصوص زمینه‌مند بودن یک نظریه، باور بر این است که فشارهای واقعیت اجتماعی، خود را همچون یک مسئله به آگاهی عرضه می‌کند. نظریه نیز متقابلاً به مسائل جدید واکنش نشان می‌دهد. بر ایند رویه مزبور این است که مفاهیم کهنه در راستای درک تغییرات جدید در واقعیت ممکن است تغییر کنند. از این روست که نظریه اجتماعی و سیاسی زمینه‌مند و تاریخ‌مند است. از طرفی ممکن است نظریه فراتر از شرایط و زمینه خود رفته و در جهت دست‌یابی به گزاره‌های کلی و قانونی پیش برود. بر این مبنای به نظر کاکس دو نوع نظریه ممکن است شکل بگیرد. یکی نظریه حل‌مسائلی (problem-solving theory) و دیگر نظریه انتقادی یا بازانديشي گرایانه (critical theory) (2000: 1540).

کاستی دیگر پارادایم‌های سنتی موجود در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، به‌ویژه واقع‌گرایی، این است که همگی مسئله دولت محوری را به صورت امری مفروض و پیشینی قلمداد می‌کنند. در حالی که، هستی‌شناسی نوین اجتماعی صورت‌بندی دولت و سیاست بین‌الدولی را به مثابه لحظه‌ای از انباشت سرمایه پویای فراملی و صورت‌بندی طبقاتی می‌بیند که تابع دینامیسم‌های روابط اجتماعی تولید است (اوربک، ۱۳۸۶: ۲۶۶). این هستی‌شناسی با نگرشی توأمان به چگونگی شکل‌گیری متقابل ساختار و کارگزار، ضمن این‌که نقش دولت

را نادیده نمی‌گیرد و آن را در تحلیل لحاظ می‌کند، هم‌زمان به نیروهای اجتماعی و فرایندها و به چگونگی ارتباط آن‌ها با تحول و نظم جهانی نیز توجه دارد و با این‌که نظم جهانی را به‌مثابه یک کلیت در نظر می‌گیرد، ولی به گونه‌ای که در تعریف گرامشی از مفهوم «کلیت پویا» (dialectic totality) آمده است، نظام جهانی را به یک ساختار مکانیکی تقلیل نمی‌دهد. تکنولوژی و ابزار تولید در این چهارچوب به وسایلی اطلاق می‌شود که یک جامعه برای تولید مایحتاج خود و در مواجهه با طبیعت آن را به کار می‌گیرد. تکنولوژی در واقع تبلور رابطه میان نیروی کار و ماده (طبیعت) است که با تکیه بر انرژی، دانش و اطلاعات ماده را می‌آفریند. درجه پیشرفت تکنولوژی، شیوه توسعه جامعه (کشاورزی، صنعتی، یا فراصنعتی) را تعیین می‌کند. به سخن دیگر هر شاخه از تکنولوژی و ابزار تولید، مدل انباشت، مناسبات تولید، نیروهای تولید، و فرم‌اسیون اجتماعی خاص خود را سامان می‌دهد. سنگ، آهن، ماشین بخار، الکتروسیسته، و فناوری اطلاعات در زمره این ابزار تولید و تکنولوژی قلمداد می‌شود که هر کدام در یک برهه، «نوآوری‌های دوران‌سازی» را موجب شده و به «انقلابات تکنولوژیکی» در چهارچوب سیستم سرمایه‌داری شکل داده‌اند. تکنولوژی بر این اساس نیرویی اجتماعی است که واقعیت بنیادین یعنی شیوه تولید و پردازش کالا را تغییر می‌دهد. تحول به معنای آن است که اولاً، نوع تولیدات صنعتی و اقتصادی تغییر اساسی پیدا کند. دوم، به مفهوم آن است که قیمت کالاهای عرضه‌شده کاهش یابد. سوم، این‌که حوزه‌های جغرافیایی تولید نیز با تغییر و دگرگونی همراه شود. چهارم، مواد اولیه برای تولید کالاهای اقتصادی جدید با تغییرات اساسی روبه‌رو شود و نهایتاً، این‌که تولید کالاهای جدید براساس شکل نوینی از تقسیم بین‌المللی کار انجام پذیرد. مدعای مقاله این بود که تحولات نوین روابط بین‌الملل در چهارچوب هستی‌شناسی قابل مفهوم‌سازی است و می‌تواند، ضمن قائل‌شدن خصلت اجتماعی و تکوینی برای واقعیات، چگونگی تطور و تکامل آن را، با توجه به ظرفیت‌های تکنولوژی و تأثیر آن بر ساختار واقعیت روابط بین‌الملل، در نظر بگیرد. جریان نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل با برنامه تحقیقاتی (research program) مختص آن سمت چنین هستی‌شناسی‌ای سوق یافته است. در این برنامه تحقیقاتی پرسش از تکنولوژی، قلمرو و سرشت آن در کانون نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل قرار دارد. این مهم نسبت به جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل که در آن تکنولوژی به کالایی مصنوع و ابزاری برای تعقیب اهداف دولت‌ها تنزل یافته بود، یک گسست پارادایمیک (paradigm shift) محسوب می‌شود.

## ۶. نتیجه‌گیری

رابطه بین تکنولوژی و نظریه روابط بین‌الملل تاکنون خنثی و ایستا نبوده و وضعیت‌های متفاوتی را تجربه نموده است. جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل با رویکرد مکانیکی و اثبات‌گرایانه به واقعیات این حوزه، توجه چندانی را صرف مقوله تکنولوژی و نقش آن در تحلیل روندها و رویدادهای بین‌المللی نمی‌کند. ساحت علم و تکنولوژی در روابط بین‌الملل مدرن به بعد ابزاری و تکنیکی آن تقلیل می‌یابد. ملازم با جدی‌شدن تغییرات تکنولوژیک حاصل از انقلاب صنعتی سوم و شکل‌گیری شاخه‌های نوین تکنولوژی، یعنی فناوری اطلاعات و ارتباطات، نگرش‌های مبتنی بر وابستگی متقابل، جامعه‌شناسی تاریخی، و ... برخی از نظریه‌پردازان جهانی شدن به تجزیه و تحلیل تغییرات حاصل از ظهور تکنولوژی‌های جدید در روابط بین‌الملل پرداختند، اما در این مرحله نیز کماکان تکنولوژی وارد هستی‌شناسی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل نشده و به منزله متغیری بیرونی مورد توجه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، تکنولوژی متغیری محیطی محسوب می‌شود که ساختارها را دستخوش تغییر ساخته است و باید در تحلیل‌ها به آن توجه نمود. با این حال، دولت به منزله کنش‌گر اصلی (ولو این‌که، بازیگران دیگری در قدرت و حاکمیت آن سهم شده‌اند) توان انطباق با تحول شکل گرفته را دارد. این به نوبه خود یک پیشرفت در لحاظ نمودن تکنولوژی در تحلیل محسوب می‌شود، ولی هنوز با متافیزیک و صورت‌بندی که در آن تکنولوژی به منزله یکی از عناصر قوام‌بخش به واقعیات اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل باشد، فاصله جدی دارد.

با چرخش‌های فلسفی - زبانی از یک سو و تعمیق چالش‌ها و تغییرات حاصل از تحولات تکنولوژیک در چند دهه اخیر از دیگر سو، زمینه برای شکل‌گیری یک هستی‌شناسی نوین در خصوص رابطه نظریه و واقعیت به طور اعم، و جایگاه تکنولوژی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل به طور اخص، فراهم شده است. در چهارچوب هستی‌شناسی جدید، تکنولوژی نه تنها در دستیابی به اهداف، بلکه در ساخت واقعیت سیاست و معنابخشی به گزاره‌های اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل نقش تعیین‌کننده دارد.

بر این اساس، فناوری اطلاعات امکانات تازه‌ای را برای فهم از قدرت در سطح نظری و فلسفی و نیز نحوه اعمال و بازتولید آن در سطح عملی فراهم نموده است. برایند این تغییر، شکل‌گیری دنیای متکثر، متداخل، پیچیده، و توأم با وابستگی متقابل است که بر پایه رویکردهای پلورالیستی و چندچشم‌اندازگرا قابل فهم است. فلسفه تکنولوژی در



روابط بین‌الملل نه تنها لایه‌های جدیدی از دنیای در حال جهانی شدن و شبکه‌ای شدن را در قالب نقش رسانه‌ها، شبکه‌ها، و ... به ما معرفی می‌کند، بلکه امکانات تازه‌ای در اختیارمان قرار می‌دهد که به چشم‌اندازهای و رای متافیزیک فکری - فلسفی مدرن پیرامون قدرت و حاکمیت بیندیشیم و الگوهایی متفاوتی از نظم و هژمونی در روابط بین‌الملل را تئوریزه کنیم.

واقعیت آن است که در چهارچوب متافیزیک نوین بی‌توجهی به قدرت تکنولوژی و الزامات آن تأثیر جدی بر موقعیت یک کشور در منظومه قدرت و ثروت جهانی دارد. به تبع آن کنش‌گری در فضای نوین ارتباطاتی - اطلاعاتی هم نیازمند دستیابی به مدارهایی از تکنولوژی است. تئوریزه نمودن این ضرورت و دستیابی به سیاست تکنولوژی نیازمند تبیین فلسفه تکنولوژی، سیاست تکنولوژی، و شناخت سرشت و قلمرو آن در ساحت جامعه و نیز در نظام اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل است. از این حیث نظام آموزشی و پژوهشی ایران به طور اعم، و فرایند اندیشه و تأمل در حوزه نظری علوم سیاسی، اقتصاد سیاسی، روابط بین‌الملل، و مطالعات توسعه به طور اخص، دچار کاستی است. چالش اساسی ناشی از غلبه رویکرد سطحی و تقلیل‌گرایانه در فهم واقعیات نظام اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل و عدم تدوین برنامه تحقیقاتی است که پرسش‌های جدی را در دستور کار قرار دهد و از پاسخ سطحی به آن‌ها حذر کند. این آسیب به حوزه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کشور نیز تسری یافته است و در واقع جریان فکری و اجرایی کشور در قبال تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی و روابط بین‌الملل کم‌تر با حساسیت، ژرف‌اندیشی و رویکرد پرابلماتیک محور مواجه می‌شود. این عارضه محدود به فضای کنونی نیست و ریشه در تاریخ و فرهنگ جامعه ایرانی دارد. زمانی که کشتی‌های پرتغالی با توپ‌های جنگی در سواحل ایران پهلو گرفته و موازنه نظامی بین ایران و رقبایش را بر هم زدند تا مدت‌ها صدای غرش توپ‌ها و کشتی‌های جنگی آنان در ایران شنیده نشد. هم‌اکنون نیز که انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات بسیاری از مناسبات و الگوهای رفتار و سبک زندگی جامعه ایرانی و تعاملات آن با غرب را تحت تأثیر قرار داده است، تحولات تکنولوژیک و آثار دگرگون‌ساز آن در ساحت فکر و زندگی روزمره انسان ایرانی کم‌تر درک و فهم شده و اغلب ساده‌سازی می‌شود.

برایند این وضعیت شکل‌نگرفتن گفتمان هژمونیک در خصوص ضرورت توسعه تکنولوژیک و دستیابی به ساختار اقتصاد سیاسی پویا و دینامیک در بدنه فکری و اجرایی

کشور است. تصور غالب از این پدیده به‌مثابه ابزاری است که می‌توان آن را خریداری و مستقر نمود. بنابراین، کم‌تر به پیچیدگی ساختار قدرت جهانی، که برابند تحولات تکنولوژیک جدید است، و قواعد بازی آن توجه شده است و در مکان‌یابی ایران در منظومه جهانی تحقیق و پژوهش جدی صورت نگرفته است. گفته دانیل داگنوکس (Daniel Dougnoux) مبنی بر این‌که زندگی ما در پرتو گفتمان حاصل از نشانه‌ها شکل می‌گیرد، حاکی از عمق تأثیرگذاری و قدرت سازنده و در عین حال تخریب‌کننده تکنولوژی در دنیای امروز است. دستیابی به پاسخ این پرسش مهم که فلسفه تکنولوژی نزد جامعه ایرانی چیست؟ باید در برنامه تحقیقاتی نظام آموزش و پژوهش کشور قرار گیرد و به دغدغه اصلی نخبگان فکری و اجرایی تبدیل شود. به‌راستی کشور ما در زمینه علم و تکنولوژی پیرو چه سیاستی است؟ چه مقدماتی برای انباشت ثروت و سرمایه در کشور لازم است؟ چه نهادها و ساختارهایی برای زایش و پویای علم، تکنیک، و دانش ثروت‌آفرین ضرورت دارند؟ ریشه فقدان ارتباط ارگانیک دانشگاه و صنعت در ایران چیست؟ چه نسبتی بین پدیده دانشگاهیان مقطع از تاریخ و تحولات زمانه خود و صنعت و الگوی توسعه معیشتی و غیرقابلی ایران امروز وجود دارد؟ سرنوشت ما و کنش‌گری گفتمان انقلاب اسلامی در هندسه نوین قدرت جهانی تا چه اندازه در گرو درکی چندبعدی از ساخت قدرت و تکنولوژی در اقتصاد جهانی است و اساساً نپرداختن به پرسش‌هایی از این قبیل تا چه اندازه در تعمیق فاصله ما با غرب مؤثر بوده است؟ و نهایتاً این‌که سهم نظریه‌پردازی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ایرانی اسلامی در این زمینه چیست؟ و برنامه تحقیقاتی آن بایستی در برگیرنده چه موضوعات، پرسش‌ها، و دغدغه‌هایی باشد؟

## منابع

- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۷). «مناظره چهارم: گسست پارادایمیک در حوزه نظری روابط بین‌الملل»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، ش ۱۰.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۹). *تحولات اقتصاد سیاسی جهانی و صنعتی‌شدن جهان سوم*، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم اقتصادی - سیاسی.
- سمیر، امین (۱۳۵۸). *یک بحران در ساختمان امپریالیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: پژوهش‌کده کاسنلز، مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه، و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)*، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
- نگری، آنتونیو و مایکل هارت (۱۳۸۴). *امپراتوری*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: قصیده‌سرا.

- Ashley, R. K. (1980). *The Political Economy of War and Peace: The Sino-Soviet Triangle and the Modern Security Problematique*, London: Pinter.
- Booth, k. (1995). *Dare not to know: international relations theory versus the future*, in Ken Booth and Smith Steve (eds.), *International Relations Theory Today*, Polity.
- Cox, R. W. (1992) 'Towards a post-hegemonic conceptualization of world order: reflections on the relevancy of Ibn Khaldun', *Governance without Government: Order and Change in World Politics*, in IN. Rosenau and E.-O.Czempiel (eds), Cambridge: Cambridge University Press.
- Cox, R. W. (1993). *Structural Issues of Governance: Implication for Europe in Stephen, Gill, Gramsci: Historical Materialism and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Cox, R. W. (1994). 'Global restructuring: making sense of the changing international political economy', *Political Economy and the Changing Global Order*, in R.Stubbs and G. R. D. Underhill (eds), London: Macmillan.
- Kennedy, P. (1989). *The Rise and Fall of the Great Powers*, New York: Vintage.
- Keohane, R. O. and Nye, J. S. (eds) (1977) *Power and Interdependence*, Boston, M. A.: Little, Brown.
- Little, R. (1995). 'international relations and triumph of capitalism', *International Relations Theory Today. Polity*, in Ken Booth and Smith Steve (eds.), Cambridge: Polity Press.
- Mansell, R. Avgerou, D. C. Quah, and R. Silverstone (2007). *The Oxford Handbook of Information and Communication Technologies*, Oxford university press.
- Ronen, Palan. (2002). Technological metaphors and theories of international relations.
- Rosenau, j. and j. p. Singh (2002). *Information Technologies and Global Politics: The Changing Scope of Power and Governance*, State University of New York Press.
- Rosenau, J. N. (1990). *Turbulence in World Politics*, London: Harvester-Wheatsheaf.
- Strange, S. (1988). *States and Markets*, London: Pinter.
- Strange, S. (1994). 'Rethinking structural change in the International Political Economy: state, firm and Diplomacy, in Global Political Economy', Richard Stubbs and Geoffrey Underhill (eds), Canada, Cataloging in Publication data.
- Talalay, M., R. Tooze, and C. Farrands (1997). *Technology, culture and competitiveness: Change and the world political economy*, Rutledge.
- Vasquez, j. (1995). 'The post-positivist debate: reconstructing scientific enquiry and international relation theory after enlightenments fall', in Ken Booth and Smith Steve (eds.), *International Relations Theory Today*. Polity.